



كد خبر : 10111031



تاريخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۱/۱۸ ۱۳:۲۱

تفسير سوره مجادله جلسه 14 (1396/11/18)

JW Player

دانلود فايل صوتى

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَ إِذَا قِيلَ انشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲) ءَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۳)}

سوره مبارکه «مجادله» که در مدینه نازل شد، ضمن اینکه بخشی از احکام فقهی را به همراه دارد، برخی از آداب اجتماعی مدینه را هم بازگو می‌کند. رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از جنگ‌های بدر و امثال بدر علاقه‌مندان فراوانی پیدا می‌کردند که در محضر آن حضرت باشند، با مساحت مسجد نبی هماهنگ نبود. مساحت مسجد کمتر از گنجایش مردم بود که دو سه بار وضع مسجد عوض شد.

دو تا دستور هست: یکی اینکه انسان در اماکن عمومی سعی کند به دیگران جا بدهد، آن مسئله «الْمُتَرَبِّعُ فِي الْمَوْضِعِ الضَّيِّقِ»^[1] آن طایفه از نصوص ناظر به این بخش است؛ دیگر اینکه انسان برخیزد و به دیگری جا بدهد، این یک ایثار است؛ لکن اگر کسی که حرف او واجب الامتثال است بگوید برخیزید باید برخیزد و گرنه برخاستن و به دیگران جا دادن، این واجب نیست؛ لکن وسعت دادن و به دیگران جا دادن، آن حکم خاص خودش را دارد، {وَ إِذَا قِيلَ انشُرُوا} حالا تا قائل چه کسی باشد، این چنین نیست که هر کسی بگوید آقا شما بلند شوید دیگری بنشیند بر او واجب باشد. اگر قائل پیغمبر یا امام(علیهما الصلاة و السلام) باشند، بله اطاعتشان واجب است؛ اما اگر دیگری باشد بگوید: {انشُرُوا}، بر شنونده امتثال واجب نیست، حالا تا قائل چه کسی باشد! {وَ إِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا}.

بعد فرمود چه آن جایی که به مؤمنین جا می‌دهید و چه آن جایی که برمی‌خیزید و دیگران را به جایی خود می‌نشانید بدانید این یک فضیلت و ثوابی دارد و محور ثواب هم دو چیز است: یکی ایمان است؛ دیگری علم مؤمن است. اگر ایمان بدون علم بود، چون تفصیل قاطع شرکت است، این جمله که فرمود: {يَزْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ}، این تفصیل قاطع شرکت است، نشان می‌دهد که برای مؤمن غیر عالم درجه است برای مؤمن عالم درجات، که قبلاً بحث آن گذشت. اما اینکه اینها به حدّ {هُمْ دَرَجَاتٌ}[2] برسند که در سوره مبارکه «آل عمران» بود خیلی زمان می‌برد، فعلاً به اینها درجه می‌دهند، یک؛ تا اینها مالک درجه بشوند، دو؛ تا خود اینها درجه بشوند، سه. ما در حوزه‌ها این اصطلاح را رایج داریم که کسی وارد مسئله حوزوی شد مثلاً فقه و اصول می‌خواند، اول این علوم برای او حال است، هنوز ملکه نشد، تازه یاد گرفته است، وقتی ملکه شد، به مقام تجزّی می‌رسد. وقتی تمرین بیشتری کرد می‌شود مجتهد مطلق. اگر عمل کرد، این ملکه برای او ماندنی است.

پس اول حال است، بعد تجزّی است، بعد اجتهاد. ایمان هم همین طور است؛ آنها که تازه در صدر اسلام این کلمات را شنیدند و ایمان آوردند، ایمان برای اینها حال بود. وقتی سالیان متمادی تمرین کردند، در حد تجزّی رسیدند؛ یعنی مجتهد متجزّی شدند، چون در همه موارد امتحان ندادند. وقتی جریان جنگ و غیر جنگ و سراء و ضراء و امثال آن گذشت، برابر آیه سوره مبارکه «فجر» در موارد گوناگون مبتلا شدند، گاهی مبتلا به ثروت شدند؛ یعنی ممتحن. گاهی مبتلا به فقر شدند؛ یعنی ممتحن. در دو حال امتحان خوبی دادند: {فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ * كَلَّا}[3] فرمود آنکه وضع مالی‌اش خوب است، این مبتلا به ثروت است؛ یعنی ممتحن. آنکه سالم است مبتلا به سلامت است؛ یعنی ممتحن. آنکه بیمار است مبتلا به مرض است. آنکه فقیر است مبتلا به فقر است. هر چهار، ابتلاست. قرآن کریم هم ثروت را ابتلا

می‌داند، هم سلامت را؛ هم فقر را ابتلا می‌داند هم بیماری را. ما اگر در تمام این چهار حالت وظایف این احوال چهارگانه را انجام بدهیم، در ایمان مجتهد می‌شویم؛ لذا این سه بخش که گاهی خدا به اینها درجات می‌دهد، گاهی می‌فرماید: **{لَهُمْ دَرَجَاتٌ}**، [4] گاهی می‌فرماید: **{هُمْ دَرَجَاتٌ}**، [5] مثل همان است که طلبه‌ای وارد حوزه شده، اول این علم فقه و اصول برای او حال است، بعد تجزّی است، بعد مجتهد مطلق. اینکه می‌بینید برای بعضی از بهشتی‌ها حق شفاعت هست، برای این است که اینها جزء کسانی نیستند که خدا اینها را به بهشت می‌برد. اینها جزء کسانی هستند که **{لَهُمْ جَنَّاتٌ}**، [6] اگر تعبیر قرآن این باشد که ما اینها را بهشت می‌بریم، نمی‌شود از آن استفاده کرد که اینها حق شفاعت دارند؛ اما اگر درباره گروه خاصی می‌فرماید: **{لَهُمْ جَنَّاتٌ}**، بهشت مخصوص اینهاست، وقتی بهشت مخصوص اینهاست می‌توانند یک عده را به همراه ببرند، این همان حق شفاعت است.

درباره اولیای الهی دارد **{لَهُمْ جَنَّاتٌ}**، لذا حق شفاعت دارند. به عالم باعمل می‌گویند: **«قِفْ تَشْفَعُ لِلنَّاسِ»** [7] حالا که حساب تو رسیده شد، عازم بهشت هستی، عجله نکن، بایست، شفاعت کن که شفاعت تو مقبول است. **«قِفْ»**، چرا **«قِفْ»**؟ جواب این امر، آن فعل مضارع مجزوم است **«تَشْفَعُ»**، مشفّع به آن شفيعی می‌گویند که مقبول الشفاعة است. پس اگر اینجا دارد که خدا به اینها درجات می‌دهد در سوره «انفال» فرمود: **{لَهُمْ دَرَجَاتٌ}**، در سوره «آل عمران» فرمود: **{هُمْ دَرَجَاتٌ}**، این مثل همین سه مرحله حال، تجزّی در اجتهاد و اجتهاد مطلق است که فرمود این کار را می‌کنیم.

عمده آن است که برخاستن وقتی واجب است که گوینده امام یا پیغمبر (علیهما السلام) یا به هر حال کسی باشد که اطاعت امر او واجب باشد، وگرنه این چنین نیست که هر کسی در مجلس یا مسجد به آقایی بگوید شما بلند شوید فلان کس بنشیند. این بر او واجب باشد این طور نیست. **{وَاِذَا قِيلَ اَنْشُرُوا فَاَنْشُرُوا}**، برای آن قائلی است که وجوب الاطاعه دارد.

پرسش: اگر پدر باشد چه؟

پاسخ: پدر اطاعتش واجب است. اطاعت پدر بر پسر واجب است.

پرسش: آن جا که می‌فرماید: **{بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ}** چه؟

پاسخ: آن اولیا ولایت متقابل است، نه ولایت یک جانبه. او در امر به معروف است که بحث امر به معروف غیر از بحث مسئله تبلیغ و ارشاد است. **{الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ}** [8] در چه حوزه؟ در حوزه امر به معروف، **{يَا مُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ}** [9] آن جا وقتی امر به معروف باشد واجب است. قبلاً هم بحث آن گذشت که امر به معروف غیر از تعلیم است، غیر از تبلیغ است، غیر از نصیحت است، غیر از موعظه است، غیر از ارشاد است؛ اینها احکام دیگر است. حالا آدم دارد نصیحت می‌کند، حالا بر او واجب باشد گوش بدهد یا نه، این چنین نیست. امر به معروف در جایی است که شخص عالم است، هیچ عذری ندارد؛ نه سهو دارد نه نسیان دارد نه اضطرار دارد، نه اکراه دارد نه الجاء دارد اگر اینها باشد که حدیث رفع همه اینها را برمی‌دارد. عالماً عامداً دارد معصیت می‌کند. کسی که

می‌خواهد او را ارشاد کند یا عالم کند این امر به معروف نیست. اگر یکی از این اعذار را داشته باشد که برابر «حدیث رفع» [10] برداشته می‌شود. امر به معروف و نهی از منکر که ولایت‌های متقابل است؛ یعنی این آقا دارد او را امر به معروف می‌کند، اگر این خودش مشکلی دارد او هم می‌تواند این را امر به معروف بکند. امر به معروف در جایی است که شخص عالماً عامداً هیچ عذری ندارد دارد معصیت می‌کند. در اینجا بر همه لازم است که امر به معروف بکنند. اگر این امر به معروف کرد و او را به معروف دعوت کرد و او انجام نداد، دو تا معصیت کرد: یکی اینکه آن معروف را ترک کرد؛ دیگر اینکه امر این امر را امتثال نکرد.

غرض این است که مسئله امر به معروف یک باب جدایی در فقه دارد؛ غیر از تعلیم است، تذکره است، ارشاد است، هدایت است، نصیحت است، موعظه است، اینهاست.

پرسش: ... کسی که می‌گوید بلند شو یا جا بده این هم نوعی امر به معروف و نهی از منکر است.

پاسخ: نه آن حکم نیست، بلکه یک وقت است که مترّب است نمی‌گوید پا شو! مترّب را می‌گوید شما جمع‌تر بنشین. یک وقت است پای او درد می‌کند، عذر دارد یا مثلاً پیر است، سالمند است، سخت است برای او، همه اینها باید بررسی بشود. اگر آمدن دیگران لازم است و این شخص عالماً عامداً بخواهد آزادتر بنشیند مرقّه باشد، در اینجا بلکه، اگر کسی امر به معروف کرد هر کسی باشد این است. متقابلاً اگر این گوینده هم رعایت آن نکات امر به معروف را نکرد آن شخص هم می‌تواند این را امر به معروف کند.

غرض این است که ولایت مؤمنین یک ولایت متقابل است یک جانبه نیست. {الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ} به ولایت متقابل. پس اینکه در سه بخش از آیات، درجات را در سه بخش و در سه قسمت از آیات ملاحظه فرمودند، مثل همین مسئله علم است که اول حال است بعد تجزّی در اجتهاد، بعد اجتهاد مطلق.

این بحث که جدا کرده آن نجوای مذموم را از نجوای محمود و ممدوح به پایان می‌رسد تا به این مناجات می‌رسد. در جریان مناجات که عده‌ای ملاقات خصوصی می‌خواستند ذات اقدس الهی فرمود آنها که ندارند که ندارند! آنها که دارند بر آنها واجب است صدقه بدهند. این طور نیست که از همان اول ملاقات خصوصی با حضرت همراه با وجوب صدقه باشد. فرمود اگر کسی ندارد که معذور است نه اینکه او حق ملاقات ندارد. این اغنیا که ملاقات خصوصی می‌خواستند بر اینها صدقه واجب بود. {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ}؛ یعنی «إِذَا أَرَدْتُمُ الْمَنَاجَاتَ» نه اینکه {إِذَا نَاجَيْتُمُ} بعد از مناجات صدقه بدهید. {إِذَا نَاجَيْتُمُ}؛ یعنی «إِذَا أَرَدْتُمُ الْمَنَاجَاتَ»، به قرینه {فَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمُ} چون {نَاجَيْتُمُ} فعل ماضی است معنای آن این نیست که اگر مناجات کردید، اگر خواستید مناجات کنید، «إِذَا أَرَدْتُمُ أَنْ تُنَاجِيَهُ»، {فَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمُ صَدَقَةٌ}، همان طوری که درباره روزه دارد که {خَيْرَ لَكُمْ}، اینجا هم فرمود: {خَيْرَ لَكُمْ وَأَطَهَرُ}.

حالا {فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا}، اگر نداشتید، {فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ}؛ این طور نیست که حالا ممنوع الملاقات باشید. طوری باشد که نتوانید با حضرت ملاقات کنید. نه، نجوای آن حضرت برای اغنیا مشروط به صدقه است؛ نظیر کسی که مال دارد باید زکات بدهد، خمس بدهد. این طور نیست که حالا اگر کسی یک مطلب علمی دارد، یک مطلب مهم سیاسی یا اجتماعی دارد، حالا چون مال ندارد که صدقه بدهد این حق ملاقات خصوصی ندارد، این طور نبود. آن فقرا و امثال آن چون خیلی وارد مسائل سیاسی مدینه نبودند، حرف خصوصی هم برای گفتن نداشتند. یا دسترسی علمی نداشتند سؤال خصوصی هم نداشتند، ولی راه باز بود اگر کسی مطلب علمی داشت یا مطلب سیاسی داشت یا مطلب اجتماعی داشت که لازم بود با حضرت در میان بگذارد بدون صدقه راه باز بود. اینها که اغنیا بودند باید صدقه می دادند.

فرمود: {فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ}. این آیه که نازل شد خیلی ها دیگر حاضر نشدند وقت خصوصی بگیرند و با حضرت گفتگو کنند. فرمود: {ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ}، ما گفتیم خیری به جامعه برسانید. حالا شما سؤالات علمی داشتید این سؤالات علمی به درد همه هم نمی خورد، باید در محضر حضرت می گفتید، امکانات مالی هم داشتید می توانستید صدقه بدهید؛ حالا این برای شما دشوار بود و این کار را نکردید. خدای سبحان صرف نظر کرده، این حکم را برداشت {ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا} و کار بدی هم کردید، ولی {وَوَاتَبَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ}، بقیه کارها و امور دینی فراموشتان نشود. {فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ

اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ}؛ عبادات بدنی فراموشتان نشود، عبادات مالی فراموشتان نشود، اطاعت های سیاسی اجتماعی فراموشتان نشود، تمام کارهایی که می کنید ذات اقدس الهی خبیر است.

اینجاست که فریقین نقل کردند؛ هم اهل سنت هم شیعه ها، که وجود مبارک حضرت امیر حالا یک دینار را قرض کرد آن را به ده درهم تبدیل کرد یا دیناری که داشت، در روایت هم قرض آمده هم تبدیل یک دینار به ده درهم آمده. اما این روایتی که دارد دینار را به ده درهم تبدیل کرد ندارد که قبلاً ذخیره کرده بود. این منافات با آن قرض ندارد. هم قرض یک دینار ذکر شده است و هم تبدیل یک دینار به ده درهم ذکر شده است. این صدقه هم این طور نبود که یک نصاب خاصی باشد. ده بار وجود مبارک حضرت امیر نجوا کرد مناجات کرد، وقت خصوصی گرفت، ملاقات خصوصی داشت. هر بار هم یک درهم صدقه می داد و غیر از وجود مبارک حضرت امیر کسی به این آیه عمل نکرد. بعد هم که این آیه نسخ شد. بعد هم جزء مفاخر حضرت بود بعد از رحلت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این نقل را چند بار گفتند.

پرسش: اگر واجب نبود که لزومی نداشت قرض کند، چرا قرض کردند؟

پاسخ: چرا! حضرت ملاقات خصوصی می خواست.

پرسش: برای اغنیا قرض لازم بوده.

پاسخ: بله اگر کسی تحصیل بکند نمی گویند که چرا قرض کردی؟ این باید بدهد. حالا اگر قرض کرد و داد، مصداق این هست صدقه باید بدهد. از قبیل زکات و خمس نیست که بگویند اگر کسی هم قرض

کرده بر او واجب نباشد. بر هر کسی که می‌خواهد ملاقات خصوصی بگیرد، پرداخت صدقه واجب است حالا می‌خواهد داشته باشد یا قرض کرده باشد.

عمده آن است که کسانی که نبی(صلی الله علیه و آله و سلم) و ولی(علیه الصلاة و علیه السلام) را در نصوص قرآنی و روایی هم می‌بینند آنها هم این حکم را محترم می‌شمارند؛ منتها می‌گویند صدقه این چیزی دیگر است. ببینید بعضی از بزرگان دین می‌گویند اگر کسی توفیقی پیدا کرده که با روایت‌هایی که از پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده یا از اهل بیت که به منزله نفس پیغمبرند رسیدند، این توفیق پیدا کرده که در اتاق مطالعه‌اش دیگران مشغول خواندن چیزهای دیگر هستند سرگرم روزنامه‌اند این سرگرم کافی کلینی و من لا یحضر صدوق است. این می‌گویند من وقت خصوصی گرفتم با اهل بیت! باید صدقه بدهم حالا صدقه او یا روزه مستحبی است یا نماز مستحبی است. ببینید تا اینجا هم احتیاط کردند، تا اینجا هم این ادب را رعایت کردن که این توفیق نصیب من شد من دارم با اینها مناجات می‌کنم حالا دیگری سرگرم چیزی دیگر است. من که دارم با این کتاب من لا یحضر مناجات می‌کنم، با کافی مناجات می‌کنم، دارم با پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) مناجات می‌کنم، یا با کسی که به منزله جان پیغمبر است {وَأَنْفُسَنَا}^[11] دارم مناجات می‌کنم، بنابراین من هم باید صدقه بدهم.

از این بالاتر، آن روایتی است که «إِنَّ الْمَصْلِيَّ يُنَاجِي رَبَّهُ»^[12] این روایت که دارد، «إِنَّ الْمَصْلِيَّ يُنَاجِي رَبَّهُ» این می‌گویند من وقتی مناجات با پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) صدقه دارد، مناجات با الله یقیناً صدقه دارد، {ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ}. صدقه مناجات با خدا آن نماز مستحبی است. این نافله را صدقه آن نماز فریضه می‌داند و اگر «مناجات شعبانیه» را دارد قرائت یا تلاوت می‌کند، آن جایی که می‌گوید من مناجات کردم صدقه می‌دهد، از آن به بعد که ذات اقدس الهی دارد با او مناجات می‌کند، او شکر الهی را به همراه دارد، «وَلَا حَظُّهُ فَصَعِقَ لِجَلَالِكَ، فَنَاجَيْتُهُ سِرًّا»^[13] آن دیگر صدقه ندارد، چون خدا دارد با این شخص مناجات می‌کند. اما این شخص که اول دارد ندا می‌کند، بعد مناداتش تمام می‌شود مناجاتش شروع می‌شود، آنجا صدقه دارد. صدقه هر دعا مشخص است، صدقه هر نماز مشخص است. صدقه دادن یعنی خدا را شاکر بودن که فیضی به او رسیده است. ببینید این برداشت نه بدعت است نه نسبت خاص به پیغمبر دارد. هیچ کدام از این بزرگان نگفتند که دستور دین این است. می‌گویند ما ادبمان این باشد بهتر است. اگر مناجات با پیغمبر وقت خصوصی گرفتن، صدقه‌ای دارد الآن ما که رفتیم روایات نبوی را داریم مطالعه می‌کنیم، این وقت خصوصی است، حضرت با ما دارد حرف می‌زند. دیگران مشغول کار دیگری هستند. این می‌گویند بر من لازم است، نه اینکه شارع به من گفته، می‌گویند ادب من این است وظیفه من این است که من شکرگزار باشم سجده شکر به جایی بیاورم نماز مستحبی انجام بدهم، روزه مستحبی انجام بدهم، شکر بکنم که با این روایات دارم مأنوس می‌شوم و اینها.

قبلاً هم به عرض شما رسید که وجود مبارک امام(سلام الله علیه) معارفی را در مجلسی گفتند یکی از شاگردان و اصحاب حضرت عرض کرد که عجب جواهری را ما از شما استفاده کردیم! فرمود همین؟ حیف نیامد که این حرف‌ها را به جواهر تشبیه کردی؟ «هَلِ الْجَوْهَرُ إِلَّا حَجَرٌ»^[14] طلا یک سنگ زردی

است، نقره یک سنگ است، تو این حرف‌ها را به سنگ تشبیه کردی؟ ببینید اینها را به همه شاگرد‌ها که نمی‌گفتند. حالا اگر کسی با روایات اینها تماس گرفته و مأنوس شده و خدا را شاکر بود که یک دوره کافی را مطالعه کرده یا من لا یحضر را مطالعه کرده یا برداشت‌نویسی کرده یا یک مقدار شرح کرده یا یک مقدار درس گفته، اینها به هر حال همه شکر دارد. حالا لازم نیست که ما به کسی نسبت بدهیم، این ادب دینی ماست که خدا را شاکر باشیم که روایات اینها را فهمیدیم یا شرح کردیم یا بحث کردیم و مانند آن.

فرمود: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجِئْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ**. بعد از جریان حضرت امیر(سلام الله علیه) عده‌ای که می‌دانید همیشه با حضرت درگیر بودند، گفتند که وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) با مثلاً دامادش با پسرعمویش نجوا کرد. فرمود ما نجوا نکردیم، **وَ لَكِنَّ اللَّهَ انْتَجَاهُ** [15] این نظیر **{وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى}** [16] است. شما این روایات را نگاه کنید ببینید چه مقامی برای وجود مبارک حضرت امیر ظاهر شده! نظیر **{وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى}**. منتها همه اینها در فصل سوم است؛ فصل اول که مقام ذات است منطقه ممنوعه است، فصل دوم که صفات عین ذات است مقام نامتناهی است و منطقه ممنوعه است، ما هستیم و فیض خدا و فضل خدا. اگر فضل خدا و فیض خدا موجود امکانی است **{وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ}** سرچایش محفوظ است. بالاتر از **{وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ}**، در همان سوره مبارکه «انفال» به مجاهدین نستوه که اصل اسلام را حفظ کردند فرمود: **{فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ}**، [17] ببینید این خیلی بالاتر از **{وَمَا رَمَيْتُ}** است. در **{وَمَا رَمَيْتُ}** اثبات و نفي کنار هم ذکر شده، فرمود: **{وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى}**؛ اما در همان سوره در همان بخش فرمود: **{فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ}**، دیگر نفرمود: «إِذْ قَتَلْتُمُوهُمْ». **{فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ}**. گاهی می‌فرماید که **{قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ}**، [18] این یک مرحله است. گاهی آنها چگونه جهاد کردن که اصلاً خودشان را ندیدند و آیه هم آنها را ندید و آنها را حذف کرد فرمود: **{فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ}**. این تقریباً شناسنامه آن مجاهدین است. آنها یک وقت خودشان را می‌بینند می‌گویند به عنوان اینکه ما مظهر قدرت خداییم، مأمور از طرف ذات اقدس الهی هستیم، داریم فرمان الهی را امتثال می‌کنیم، آن‌جا می‌فرماید که **{قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ}**. اما یک وقت آن قدر با اخلاص هستند که اصلاً خود را نمی‌بینند. وقتی خود را ندیدند این قرآن تفسیر حال آنهاست، فرمود: **{فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ}**. خیلی یعنی فرق است بین این سه قسمت از آیات.

اینجا هم وقتی به حضرت رسول(صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند با علی بن ابیطالب نجوا کردید، فرمود: **«وَ لَكِنَّ اللَّهَ انْتَجَاهُ»**؛ خدا با او نجوا کرد.

روایتی که مرحوم سید بزرگوار شارح صحیفه سجادیه که از شرح‌های قوی و غنی صحیفه سجادیه است. این سید علی خان(رضوان الله تعالی علیه) در همان مقدمه شرح صحیفه می‌گوید وقتی وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) معراج رفت و برگشت از حضرت سؤال کردند شما که معراج مشرف شدید سخنانی گفتید سخنانی شنیدید، آن سخنانی که شنیدید به لهجه چه کسی بود؟ به هر حال شما

صوتي شنيديد، كلامي شنيديد، حرفي شنيديد، مي‌گويد خدا اين طور گفت! خدا اين طور گفت! خدا اين طور گفت! اين طور گفت! اينها را شما شنيديد كه نقل مي‌كنيد، فرمود بله. سؤال كردند كه به لهجه چه كسي بود؟ گفت ذات اقدس الهي مي‌دانست كه علي محبوب من است به لهجه علي با من حرف مي‌زد.[19] اين مي‌شود «كفي بذلك فخرا». فرمود من مثل اينكه كلام علي را مي‌شنيدم. خدا - معاذالله - حنجره كه ندارد، اين حرف را بايد ايجاد كند. اين حرف را به لهجه چه كسي ايجاد مي‌كند؟ خدا بايد ايجاد بكنند. گفت چون علي محبوب من بود و خدا مي‌دانست به لهجه علي اين كلمات را ايجاد كرد. اين را سيد بزرگوار در اول همان شرح صحيفه سجديه نقل مي‌كند كه حشر او و همه علما با قرآن و عترت.

«و الحمد لله رب العالمين»

- [1]. المحاسن، ج1، ص11.
- [2]. سورة آل عمران، آيه163.
- [3]. سورة فجر، آيات15 - 17.
- [4]. سورة انفال، آيه4.
- [5]. سورة آل عمران، آيه163.
- [6]. سورة بروج، آيه11.
- [7]. علل الشرائع، ج2، ص394.
- [8]. سورة توبه، آيه71.
- [9]. سورة توبه، آيه71.
- [10]. وسائل الشيعة، ج15، ص369.
- [11]. سورة آل عمران، آيه61.
2. رك: عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ج4، ص39.
- [13]. الإقبال بالأعمال الحسنة، ج3، ص296 - 299.
- [14]. المناقب (ابن شهر آشوب)، ج4، ص248.
- [15]. الإختصاص، النص، ص200.
- [16]. سورة انفال، آيه17.

[17]. سورة انفال، آيه 17.

[18]. سورة توبه، آيه 14.

[19]. رياض السالكين في شرح صحيفة سيد الساجدين، ج1، ص32.

برچسب